

نقش حقوق بشر برای ایجاد هویت شخصی

کریستفر پلمن *

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۱۵ - تاریخ تأیید: ۹۷/۰۹/۲۸

DOI: 10.22096/hr.2019.111307.1158

چکیده

«یافتن تشابه یا تفاوت، قدم اصلی در روند قانونی است.» (Edward H. LEVI) این اهمیت اصلی هویت برای قانون نه تنها نسبت به موارد و اقدامات اعمال می‌شود، بلکه به افراد نیز بستگی دارد. به نظر می‌رسد هویت برای قانون بسیار مهم است، احتمالاً به این دلیل که مقررات حقوقی بازیگران منطقی و ثبات آن‌ها را به طور پیش فرض می‌داند. به این معنا که آن‌ها در زمان و فضا مانند پایداری اشیاء و دسته‌های آن‌ها، با ثبات هستند. هویت شخصی اساساً به معنای امید یا ادعایی است که یک انسان با وجود گذر زمان و حرکت و تغییر مکان، «یکسان» باقی می‌ماند. اکنون، از دیدگاه علوم طبیعی، هیچ پدیده‌ای یکسان باقی نمی‌ماند. بنابراین هویت همیشه ساخته اجتماع است. حقوق بشر به شیوه‌های گوناگون برای ساخت من، فرد و موضوع مدرن، در صورتی که شهروند نباشند، مشارکت می‌کند. اول، آن‌ها در قانون اساسی به عنوان یک انسان واحد که از نظر قانونی شناسایی شده‌اند و دارای یک وضعیت قانون هستند، از سایر اعضای گروه، شناسایی و جدا شده‌اند. حق‌ها در واقع می‌تواند به عنوان رسمیت شناختن متقابل شناخته شود. (Hegel, Mead & Axel Honneth) این مشارکت اول نه تنها به سختی از دیگر سازوکارهای قانونی به ویژه حقوق مدنی و امکان انعقاد قرارداد متمایز است، بلکه از ابعاد اجتماعی و سیاسی مربوط به وجود خود فرد نیز متمایز می‌باشد. دوم، حقوق بشر فرد را به یک روش خاص و نه فنی بنا می‌کند. آن‌ها امتیازات ویژه را به افراد گونه‌ها [شخص محور] اختصاص می‌دهند و کمتر پیش می‌آید امتیازاتی را به گروه‌ها تخصیص دهند. به طور خاص اعلامیه فرانسوی حقوق انسان و شهروند (۲۶ آگوست ۱۷۸۹) بر خلاف اصطلاح انگلیسی حقوق بشر، انسانی را به صورت مفرد ذکر می‌کند. معمولاً فقط افراد می‌توانند ادعا کنند و از آن‌ها استفاده کنند؛ حقوق بشر برای منفعت گروه‌ها مشکل زاست، زیرا آن‌ها به راحتی با حقوق فردی برخورد می‌کنند. به عنوان مثال، حق جابجایی آزاد در یک قلمرو مشخص که معمولاً ملی می‌باشد و یا آزادی برای کار و انتخاب اشتغال خود، اساساً فردی است. به عنوان مثال گروه‌ها نمی‌توانند وانمود کنند که از این حقوق بهره مند هستند، زیرا به این معنی خواهد بود که انتخاب خود را بر دیگر اعضای گروه‌ها تحمیل می‌کنند. سوم، حقوق بشر به استقلال شخص منجر می‌شود، بدون اشاره به بدهکاری که از منافع حقوق بشر بهره برده‌اند و یا هیچ وظیفه‌ای را دارا نیستند. با ایجاد -

و یا اجازه دادن به ایجاد - امتیازات ویژه، مقررات قانونی دیگر به صراحت یا به طور ضمنی یک تکلیف و دین نیز ایجاد می‌کنند. با این وجود، حقوق بشر هیچ گونه نشانه‌ای مبنی بر اینکه چه کسی را مکلف می‌داند و فرد چه کاری باید انجام دهد را، شامل نمی‌شود. بدین ترتیب موجب تقویت سراب سودمندی برای همه می‌شود. حقوق بشر توهم استقلال انسان‌ها از یکدیگر را تقویت می‌کند. این ایده خودمختاری فردی در معنای لغوی آن است: auto = self, nomos = rule or law به این معنا که افراد انسان قانون خود را ایجاد می‌کند و خود را اداره می‌کند. بنابراین، حقوق بشر را می‌توان به عنوان بیان و ضامن برجسته «فردگرایی مستقل» مورد تحلیل قرار داد. (Crawford B. Macpherson) آن‌ها به طور همزمان عامل و تاثیر فردگرایی سکولار و جهانی سازی مداوم می‌باشند. همانطور که در واقع این دو فرآیند مرتبط به هم ادامه می‌یابند، ممکن است کسی به آینده توجه کند و این سوال را مطرح کند که تا چه حدی تلفیق حقوق بشر و هویت شخصی ممکن است به سمت «موضوع جهان حقوقی» گسترش یابد.

واژگان کلیدی: هویت؛ حقوق شهروندی؛ شخصی سازی؛ جهانی شدن.

مقدمه

«در جریان دعوای حقوقی یافتن تشابه یا تفاوت گام کلیدی است» (LEVI, 1949: 2) به نظر می‌رسد هویت در حقوق به طور جدی محوری باشد، احتمالاً به این دلیل که تنظیم قانون، انسجام عوامل و دوام آن‌ها را مفروض می‌گیرد، دوام آن‌ها نه تنها در زمان و مکان، بلکه به پایداری اشیا و مقولاتی است که با آن سروکار دارند.^۱ حالا، از دیدگاه علوم طبیعی هیچ پدیده مثل هم باقی نمی‌ماند. همه چیز دستخوش حرکت، تغییر و تحول، برای رشد و زوال است. «یک نواختی کیفیتی نیست که بتواند در درون خود اشیا مورد تصدیق باشد؛ یک نواختی به عناصر درونی یک طرح سازوار اعطا شده است.» «هویت یا همسانی به اشیا از طریق اتخاذ شان در ضمن یک ساختار نظری اعطا شده است.» (Douglas, 1989: 58-59) بنابراین «هویت توسط جریان‌های اجتماعی به وجود آمده است»، (BERGER & LUCKMANN, 1967: 194) همسانی در اجتماع ساخته شده است.^۲ به صورت دقیق‌تر «رسومات هویت را ایجاد» و «همسانی را اعطا کرده‌اند.» (DOUGLAS, 1898: 55 and 63)

برای تبیین ادعا در قالب مثال، بگذارید مفهوم یک دریاچه را بررسی کنیم، مفهوم حاوی این دیدگاه که رودخانه‌ای از منبع تا مصبش یکنواخت باقی باشد، هرچند به طور طبیعی و جغرافیایی هیچ گونه همسانی وجود ندارد: رودخانه بیشتر اوقات در مصب خود آب بیشتری را نسبت به منبعش دارد و مناظر و جمعیت‌هایی را که در می‌نوردد بسیار متفاوت است. می‌توان به جای اصرار بر تداوم رودخانه با صحبت از یک دریاچه معمولاً با نام واحد، بر یگانگی مناطق مختلف تاکید کرد و هر زمان نام مخصوصی به رودخانه داد، چنین رویکردی همه مناطق را بسیار متفاوت و جدا جدا می‌گذارد، در حالی که تصور رودخانه به تنظیم، متجانس و کنترل کردن فاصله جغرافیایی کمک می‌کند. به ویژه، نام واحد به استفاده تجاری از آب راه، یعنی حمل و نقل کمک می‌کند.

ایجاد هویت شخصی

ایجاد هویت، شبیه دریاچه، معمولاً در یک فرهنگ تعبیه شده است، زبان، آداب و باورهای آن

۱. به ریشه لغت نگاه کنید: "identity" (هویت) از واژه لاتینی idem به معنای مشابهت می‌آید.

2. See: HACKING, in: Heller et al., 1986: 222-236; CASTORIADIS, 1975: 511-519; Hacking, 1999.

به طور غالب غیر اختیاری است^۱، همانگونه که پدیده‌های عقلی غیر مادی اما در عین حال حقیقی است^۲، ایجاد شدن هویت به صورت اجتماعی به معنای فقدان واقعیت نیست؛ هویت‌ها نه یک واقعیت‌اند و نه خیال^۳.

اساساً با این لحاظ هویت شخصی نسبت به انسان، به معنای چشم داشت یا ادعایی است که یک موجود انسانی، علی‌رغم تحول و تغییر در زمان «مشابه» باقی بماند. تمثیل رودخانه که در بالا ذکر شد نشان می‌دهد که آنچه مهم است این نیست که آیا هویتی هست یا نه، بلکه بیشتر این مهم است که چرا هویت هست؟^۴ و چگونه به آن می‌رسیم. پیدا کردن ادله در مورد انسان، که چرا انسان‌ها همانندند یا باید باشند و این که چه چیزهایی ابزارهای پی‌گیری این هدف‌اند و سوسه‌انگیزی می‌باشد. اگرچه این مساله پیش از این به‌طور عام به ویژه در سطح جامعه شناختی و روان‌شناختی بررسی شده است،^۵ اما تحقیقات حقوقی کمتر عمومی است.^۶

در این مقاله، می‌خواهم سهم حقوق بشر را در ایجاد خود جدید، اختصاصی، و تابعیت، (اگر نگویم شهروند) بکاوم.^۷ این سهم به سختی از نقش دیگر، یعنی حقوق مدنی و به ویژه امکان

1. « The idea of a quality of similarity keeps resurfacing because sets of similar things are so well-established within a particular culture that their sameness has the authority of self-evidence », Douglas, 1989: 59-60.

2. See: GODELIER, 1984: 197.

3. See: OMI & WINANT, 1986: 68.

4. I assume that the reasons are not just psychological continuity, as PARFIT, in: Harris (ed.), 1995: 13-45.

5. See: BERGER & LUCKMANN, 1967: 108; 150; 194-204; MEAD, 1934.

6. See: MINOW, 1997; FRANCK, 1999.

۷. همان گونه که ریشه لغوی مورد توجه قرار گرفت، برخی ملاحظات یک موقعیت پیچیده را وضوح می‌بخشد. خود لفظ مترادف فرد است، بعد عقلی، وجود متحد و موقعیت انعکاسی آن را در یک شیوه ثابت طراحی می‌کند، (برای تعریف دقیق‌تر از خود:

See: Baldwin et al., 1999: 11.

برای دیدن یک تعریف متفاوت از هویت :

SEE: BALIBAR, 1998: 193-194.

به نظر می‌رسد شخصیت حقوقی باید همان خود سیاسی باشد، و به‌طور همزمان مستقل و مطیع. هویت یک پویایی را مورد توجه قرار می‌دهد، هویت به معنای ثبات و دوام وجودی است که در مکان و فراسوی زمان مورد توجه قرار گرفته است، برای بسیاری از نظریه‌پردازان خود مربوط به چشم انداز فردی برای، خود تعریف‌های اختصاصی است، در حالی که هویت‌های جمعی از تعریف‌های عمومی حاصل می‌شوند. هر دو اصطلاح می‌توانند به جای هم دیگر به کار روند، چون هر دو چشم‌انداز معمولاً تطابق دارند:

See: THOITS & VIRSHUP, in: Ashmore & Jussim (eds.), 1997: 106-133 [129-130, notes 3-4].

نقش حقوق بشر برای ایجاد هویت شخصی / پلمن ۲۰۹

قرارداد متمایز می‌شود. بنابراین باید به حقوق به طور عام عطف توجه کنم، به هر حال حقوق بشر بالاترین امتیازات است، آن‌ها بدین سان، اگر نگوییم بعد متافیزیکی حداقل یک بعد اخلاقی را، به منطبق حقوق اضافه می‌کنند که در موقع ضرورت به آن‌ها اشاره خواهم کرد.

کارکرد حقوق بشر با توجه به هویت شخصی احتمالاً به دو بعد تقسیم می‌شود. نخست، حقوق بشر در ساختن فرد انسانی با تعریف و جدا ساختن او از سایر افراد دخالت دارد. با این وسیله که به او به رسمیت شناخته شدن حقوقی و منزلت حقوقی می‌بخشد، در واقع حقوق می‌تواند شکل دهنده به رسمیت شناخته شدن دو طرفه باشد. البته این وجه دقیقاً مربوط به دیگر عوامل سیاسی و اجتماعی است که به وجود شخصیت فردی وابسته است.

دوم، اگر نگوییم شیوه اختصاصی، دست کم به طور ویژه، حقوق بشر استقلال فردی را می‌سازد، یا دست کم تصور یا نوید استقلال فردی در مفاد معنای لغوی آن ایجاد می‌شود: auto = خود و nomous = قانون یا حقوق، به این معناست که وجود فردی انسان حقوق خود را می‌سازد و بر خود حکم‌رانی می‌نماید. بنابراین حقوق بشر می‌تواند به عنوان تفسیر عالی و تعهد حقوقی و مخصوصاً «مالکیت فردی» تحلیل شود.^۱

حقوق صورت دهنده شناخت متقابل

یکی از نیازهای اساسی انسان و به ویژه کودکان مورد تشویق قرارگرفتن و دوست داشته شدن است، کودکانی که به طور مناسب تغذیه شده اند اما از رنگ عاطفه بی‌بهره اند.^۲ اکزل هُنث به تبع

با این حال، آن‌ها احتمالاً اهداف متفاوتی را تبیین می‌کنند: خود نیاز فرد را نشان می‌دهد که خود فهمی او به وجود مادی اش وابسته است، در عین حال خود یک ارتباط اجتماعی و به طور خاص یک ارتباط حقوقی است که افراد - همانند سایر موجودات - همسان باقی می‌مانند و می‌توانند مورد تصدیق قرار گیرند.

See: COLE, 2001.

1. See: MACPHERSON, 1962.

برای تحلیلات انتقادی حقوق بشر (که اکنون موضوع بحث نیست) با نشان دادن آن‌ها به عنوان نظم حقوقی فردگرایی سرمایه دانه، با ارجاعات متعدد:

See: POLLMANN, 2005; POLLMANN, 2003: 99-111; POLLMANN, 1999: 56-63; (<http://www.geplac.org/publicat/law/archives/glr99q4e.pdf>); POLLMANN, 2001: 22-29 & POLLMANN, 2001: 117-145.

2. «Maternal deprivation syndrome», cf. MEDLINE HEALTH INFORMATION, Medical Encyclopedia: <http://www.nlm.nih.gov/medlineplus/ency/article/001598.htm>. See: ERIKSON, 1968: 96.

هگل و مید، یک تحقیق فلسفی وسیعی را به سمت این نیاز که وی آن را با اصطلاح رسمی‌تر به رسمیت شناخته شدن خلاصه می‌کند، سوق داده است.^۱ درخصوص چشم انداز حقوقی ما، او اثبات کرده است که حقوق شکل مدرن و بی‌نام به رسمیت شناختن در جامعه سرمایه داری است، این چارچوب دارای دو بعد است. حقوق متضمن احترام اجتماع برای افرادی است که این احترام شرط اعتماد به نفس آن‌ها می‌باشد (الف). ایده برابری انسان‌ها (یا دست‌کم شهروندان) به این معناست که شخصیت حقوقی و حقوق به همه جمعیت امتداد یافته است (ب).

الف. حقوق شرط اعتماد به نفس در جامعه سرمایه داری

اگر عاطفه و به رسمیت شناخته شدن برای انسان‌ها بسیار مهم است، به این دلیل است که آن‌ها به انسان اعتماد به نفس می‌دهند، اعتماد به نفسی که شرط لازم هستی و بقا است.^۲ «ما به عنوان یک موجود اجتماعی به دلیل میل به رسمیت شناخته شدن توسط دیگران، شیوه تقویت کننده و زندگی بخشی را بی‌نهاده ایم.»^۳ (GABEL, 1984: 1563-1598; 1566)

به رسمیت شناخته شدن، در جامعه سرمایه داری و الگوی غالب تعامل اجتماعی آن یعنی قرارداد، شکل قانونی به خود می‌گیرد: تخصیص حقوق توسط موازین یک جامعه مبنی بر این که یک فرد به عنوان عضو آن جامعه پذیرفته شده است.^۴ بنابراین می‌توانیم «حقوق [...]» را به عنوان علامت بی‌نام احترام اجتماعی» (Honneth, 1996: 192) تحلیل کنیم، زمینه اقتصادی این چارچوب بدین قرار است: تبادل کالا و خدمات در معامله که مبین جامعه فنودالی و دیگر جوامع سنتی است، در جامعه سرمایه داری با اعلام تعهد متقابل با توجه به تحقق در آینده جایگزین شده است، به این معنا که حرف کسی به جای اجرا حساب می‌شود و خواست و وجود مادی ملازمند.^۵

اینک، به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک شخصیت حقوقی توسط اجتماع برای این فرد به معنای اتخاذ یک دید مثبت نسبت به خودش است؛^۶ استحقاق احترام همگان از طریق شناخت

1. See: HONNETH, 1994. In the same sense already KOJÈVE, 1981: 35-38; 237-266.

2. See: BALDWIN et al, 1999: 95.

3. For the difference of perspective on rights, see Patricia Williams c/ Peter Gabel!

4. See: HONNETH, 1996: 127 on the basis of G. H. MEAD (supra note 16).

5. See: Hegel, 1805 :06; Hamburg, 1969: 218-222, quoted by Honneth, 1996: 86.

6. See: Honneth, 1996: 129.

حقوق اساسی عام، متضمن برابری و نبود امتیاز طبقاتی است و فرد را به سمت شکوفایی اعتماد به

نفس سوق می‌دهد:^۱ «داشتن حقوق ما را به مردانه وار ایستادن برای برابر دیدن و به نحوه اساسی برابر احساس کردن همگان قادر می‌سازد. احترام افراد [...] به آسانی می‌تواند احترام به حقوق شان باشد [...] و آن چه "شرافت انسانی" خوانده می‌شود به راحتی می‌تواند استعداد قابل شناخت برای اصرار بر مطالبات باشد.^۲ به طور صریح‌تر، ویژگی عام کار مورد تایید حقوق است که شخصیت حقوقی را برای شکوفایی اعتماد به نفس قادر می‌سازد.^۳ حتی وقتی سر جمع تنظیم گردد، اعتماد به نفس، تنها می‌تواند فردی باشد، یعنی گروه‌ها و نهادها نه فکر می‌کنند و نه احساس.^۴ بنابراین اعتماد به نفس ویژگی وجود فردی و یک عامل هویت شخصی است.

وقتی دنبال براهین تجربی برای این ادعا می‌رویم، با این مشکل روبه رو می‌شویم که اعتماد به نفس تنها به صورت منفی قابل دیدن است، یعنی در زمانی که به دلیل عدم رعایت توسط اجتماع، اعتماد به نفس درکار نباشد. ولی این مساله با مطالعه موقعیت گروه‌های انسانی که حقوق اساسی را به عنوان شرط اعتماد به نفس فردی ادعا می‌کنند می‌تواند حل شود، مانند رشد حقوق مدنی در ایالات متحده.^۵ مثلاً برای زنان، امریکائیان آفریقایی تبار و هم‌جنس‌بازان، حقوق به اوج رسیده در استقلال می‌تواند نوید پایان ستم باشد.^۶

ب. توسعه حقوق و اصل برابری

در جوامع گذشته و سنتی، هویت فردی، شخصیت و حقوق کاملاً غایب نبودند (یا نیستند)، ولی محدود به نخبگان بودند،^۷ مقارن ظهور و در خلال رشد جامعه سرمایه‌داری و به ویژه پس از انقلاب صنعتی، این ویژگی‌های ذهنیت حقوقی به تدریج به بخش‌های پیوسته بزرگ‌تر جوامع گوناگون

1. See: Honneth, 1996: 192.

2. See: FEINBERG, 1980: 143-151, quoted by Honneth, 1996: 194.

3. See: Honneth, 1996: 194.

4. See: Douglas, 1989: 9.

5. See: Honneth, 1996: 195.

6. See: MACKINNON, 1987; WILLIAMS, 1991: 146-165; THOMAS, 1995: 277-293 (278-280, 284-290 with notes 25 and 30).

7. See: Foucault, 1979.

دولت- ملت‌ها توسعه پیدا کرد. آقای هنری مین این تحول را در سخنرانی معروفش در باب تطور از منزلت به قرارداد به طور خلاصه بیان کرده است.^۱ در منطق حقوق، مردم باید به جای بیان خواست‌ها، نیازها و تمایلات، مطالبات‌شان را مطرح کنند: باید «می‌خواهم» را به «حق دارم» تغییر دهیم، به یک ادعای که با معیارهای عمومی قابل بحث باشد.^۲ افراد مدرن باید «توجهات فراشخصی کارهای‌شان» را با نشان دادن «توان اقامه یک برهان از ضرورت حقوقی برای توجیه ضرورتی که راه نمونه بودن یک فرد در جامعه ماست» پیشنهاد بدهند.^۳ این چارچوب‌ها متضمن یک مشقت عمومی در راه گسترش قانون و حقوق است. سختی خاصی هم ناشی از اصل برابری است. ایده برابری، تنش و جذابیت توأمی را برای توسعه حقوق به راه انداخته است. نخست، منزلت حقوقی فرد توسعه یافته و دقیق شده است، شخصیت حقوقی شایسته داشتن حافظ حقوق بیشتر و بیشتر است: به منظور قادر بودن به انجام کار به عنوان یک فرد مسئول، یک انسان تنها به مصونیت حقوقی آزادی فردی احتیاج ندارد، بلکه همین طور به ضمانت قانونی امکان مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی که در عین حال فقط اگر حداقل معیار زندگی به او اعطا شود او را به منفعت رساندن قادر می‌سازد، هم نیاز دارد.^۴ دوم، طبقات و افرادی که شخصیت حقوقی بودن به آن‌ها اعطا شده است به طور فزاینده افزایش یافته است.^۵

حقوق بشر حافظ استقلال فردی

شخصیت حقوقی از طریق تجربه‌اش از به رسمیت شناخته شدن حقوقی به وسیله اجتماع قادر است کارهایش را بسان بیان عمومی معتبر از استقلال فردی‌اش ببیند.^۶ حقوق به طور عام و حقوق بشر به طور خاص به جای گروه‌ها برای افراد تصور شده است، (الف) به انحای مختلف آنان ایده

1. See: Maine, 1884: 180-190.

2. See: TUSSMAN, , quoted by Minow, 1990: 294.

3. See: KENNEDY, 1993: 124-125.

4. See: Honneth, 1996: 190. See the declaration of Harmand while participating in the discussion leading to the French Constitution of 1793: « after having obtained political equality before the law, the most actual and the most active desire is that of equality in fact [...] without the desire ou the hope of this equality in fact, equality in law would only be a cruel illusion », quoted by R. Castel, p. 41-42.

5. See: Honneth, 1996: 186-191 (190 f.), on the basis of MARSHALL, 1963: 67.

6. See: Honneth, 1996: 192.

نقش حقوق بشر برای ایجاد هویت شخصی / پلمن ۲۱۳

استقلال فردی (که می‌تواند مترادف خود مختاری به کار رود) را مسلم می‌گیرند و تقویت می‌کنند
(ب)

الف. به نفع فرد به جای گروه‌ها

فرد آزاد و برابر شکل ضروری داد و ستد است.^۱ به همین دلیل است که احتمالاً حقوق بشر امتیازات را به افراد نوع نسبت می‌دهد و به زحمت به گروه‌ها.^۲ به طور معنا دار، اعلامیه جهانی حقوق بشر ۲۶ آگوست ۱۷۸۹ فرانسه انسان را به صورت فرد منظور می‌کند، برخلاف اصطلاح انگلیسی human rights (حقوق بشر). معمولاً تنها افراد می‌توانند آن‌ها را مطالبه و از آن‌ها استفاده کنند. حقوق بشر برای جمع مشکل سازاند، چراکه به راحتی با حقوق فردی تعارض می‌کنند. به عنوان مثال حق جنبش آزاد در یک محدوده مشخص - معمولاً ملی - یا آزادی کار و انتخاب شغل ماهیت فردی دارند، گروه‌ها چنان که نمی‌توانند این حقوق را ادعا کنند، می‌خواهند انتخاب خودشان را بر اعضای شان تحمیل کنند.

حقوق بشر حتی در شکل جمعی‌شان یک حالت رقابت و کشمکش را ایجاد می‌کنند، به عنوان مثال حقوق طبیعی انسان‌ها احساس متضاد با دیگران را پدید می‌آورند. به علاوه منافع جمعی نیازمند شخصیت حقوقی است (به عبارت دیگر "حقوق جمع" به سختی از حقوق افراد متمایز است)^۳ و بنابراین یک نماینده برای بیان ادعا و مکانیسم نمایندگی در یک ادراک فرد گرایانه و رشد کنترل اجتماعی نقش دارد.^۴ بنابراین حقوق بشر این چنین در اصل به جدا جدا سازی جامعه کمک می‌کند.^۵

1. See: PASHUKANIS, 1966: 88, 90 ff. (Law and marxism: a general theory, Ink Links: London 1978), quoting Karl MARX, Das Kapital, vol. 1, p. 50 f. (Marx-Engels-Werke, vol. 23, Dietz: Berlin-East 1962, p. 99); Guy HAARCHER, Les droits collectifs contre les droits de l'homme, Revue trimestrielle des droits de l'homme 1990, p. 231-234 (231 f.).

او این فردگرایی را با گفتن این که کنترل دولت از هر نوع افراط جلوگیری می‌کند یا باید جلوگیری کند توجیه می‌کند.

2. See: FUDGE & GLASBEEK, 1992: 45-70 (61).

۳. در باب این مساله و مسایل مشابه مقایسه کنید با:

EDWARDS, in: Ruggiero (ed.), 1992: 181-199 (in German in: Widersprüche no. 46, April 1993, p. 21-33).

4. See: BOURDIEU, 1981: 3-24.

5. See: EDELMAN, 1978; FUDGE/GLASBEEK, 1992: 61. For a wide perspective See: NARR & ROTH, 1998: 113-128, especially 114 f.

ب. منطق حقوق بشر تشکیل دهنده فرد گرایی سرمایه دارانه

ارتباط قوی میان حقوق غربی و فرد گرایی^۱ نیازمند تفسیر بیشتری است که احتمالاً در تفسیر حقوقی عناصر جامعه شناختی و روان شناختی یافت خواهد شد. ذهنیت حقوقی به نظر می‌رسد سرمایه داری و استقلال فردی رو به رشد آن را با کاستن از تعهدات اجتماعی و ایجاد توهم استقلال فردی سامان می‌دهد در حالی که به طور همزمان میل‌شان برای ارتباط را تأمین می‌کند. بدین سان حقوق دو تفسیر خطا آلود روانی را پیشنهاد می‌کند، هر دو رضامندی خیالی را برای نیازهای متناقض انسان اعطا می‌کنند: نیاز به تنها بودن (a) و میل به ارتباط (b)

الف) «قوانین حقوق سنتی مفروض می‌گیرد که [به جای قرابت^۲] یک مرز دقیق و قابل فهم میان هر فرد و دیگران وجود دارد.»^۳ (Minow, 1990: 7) این مساله در مقایسه با یک درک بدیل از حقوق به عنوان مشخصه‌های روابط بین فردی،^۴ موجب تسلط درک حقوق به سان مطالباتی توسط افراد مستقل، خود مختار و منفعت جو می‌شود. مالکیت اختصاصی (تن و فراورده‌های تلاش‌های کسی) نخستین حمایت مادی برای خود مختاری بود، اما سایر حقوق علاوه بر این ضامن استقلال فردی نیز بودند.^۵

این ایده منزوی استقلال فردی هر کس در مخالفت آشکار با استقلال قوی و همیشه رو به رشد-شان به قصد توسعه تقسیم کار در جامعه ی سرمایه داری است. اما ایده استقلال و وابستگی متقابل در حقیقت با هم اند: مطمئناً رشد استقلال جامعه انسانی طبیعی هست، اما این رشد فردی نیست، یک استقلال جمعی، گروهی است که مستلزم یک تقسیم کار عالی است و به همین دلیل متضمن یک وابستگی متقابل شدید افراد است. توهم استقلال در هویت فردی تعبیه شده و احتمالاً حقوق افراد را به تأیید کردن رشد وابستگی متقابل کمک می‌کند.

ب) پتر گابل، یکی از مهم‌ترین محققان منتقد تحقیقات حقوقی، نقش حقوق را دقیقاً در ترسیم

1. See: MIAILLE, 1980: 129 ff. (134); LOHOFF, 1993.

2. See: Minow, 1990: 8; VILLEY, 1983: 154.

3. Similarly, our « language [...] risks treating differences as features of individuals rather than as comparisons and relationships », p. 387. See also Gabel, 1984: 1577.

4. See: Minow, 1990: 289. See also OST & DROUGHENBROECK in: Bribosia & Hennebel (eds.), 2004: 87-133, spec. 93, showing and criticizing this individualist dimension.

5. R. CASTEL (supra note 33), p. 33; C. B. MACPHERSON (supra note 14), p. 137 ff.

این خطوط میان مردم که نیاز و تمایل برای ارتباط فوق الذکر را تجربه کرده و به طور همزمان بسان افراد جدا شده از یک دیگر زندگی می‌کنند بررسی کرده است.^۱ خیال پردازی در ارتباط زمینه انکار ارتباط را تسهیل می‌کند. «در تبدیل ارتباط به قانون» افراد اصلاً منفعل و بی‌ارتباط یعنی «ظروف خالی» تصور می‌شوند. ما امنیت تلاشمان را برای جلوگیری از جنبش فعال نسبت به ارتباطی که باهم بودن واقعی مان را می‌سازد از طریق انکار اینکه این جنبش وجود دارد تامین می‌کنیم.^۲

محققان دیگر اظهار داشته‌اند که دلیل برای این مفهوم توده سرمایه‌دار است: به نظر می‌رسد قانون و حقوق اعمال قدرت را با کاهش محدودیت‌های ناشی از ارتباطات افراد جامعه و وظایف^۳ و با اخلاقی کردن آن تسهیل می‌کند.^۴ هنری فن کلاست نویسنده آلمانی این مکانیسم را به خوبی خلاصه کرده است: «آنچه درست است انجام بده و از هیچ کسی نترسید.»^۵

«به مقداری که این تصویرهای حقوقی زندگی اجتماعی ما موجب خیال پردازی کمتری در مورد ارتباط گردد، گفتن این که ما از طریق آن‌ها میل مان به ارتباط را به قانونی کردن فقدان ارتباط به کار می‌گیریم درست به نظر می‌رسد.» (GABEL, 1984: 1580) بنابراین احساس جایگزین ارتباط که یک تفکر حقوقی به طور ناقص رضایت بخش را می‌سازد، نه با محتوای عقلانی یا آشکار حقوق، بلکه با رضایت پنهان آنان به عنوان توهّمات ناخواسته ایجاد شده است. به عبارات دیگر، رویای آزادی واقعی نهفته در ایده آزادی قرارداد است که وجود ما متکی به آن و (متکی از طریق آن) به حساب می‌آید.^۶ این چارچوب ممکن است، چون «حقوق به جای خود تجربیات، تجربیات اجتماعی به ندرت ممکن را معنادار می‌سازد.» (GABEL, 1984: 1576) متضمن «توهمی است که محق بودن نسبت به یک تجربه می‌تواند خود تجربه را بسازد.» (GABEL 1984: 1584)

در واقع منتسکیو قبلاً خاطر نشان کرده بود که «آزادی سیاسی همان انجام آن‌چه که می‌خواهد نیست، [...] آزادی تنها می‌تواند قدرت انجام آن‌چه می‌خواهد انجام دهد، و مجبور نبودن به انجام

1. See: GABEL 1984.

2. See: Gabel, 1984: 1577.

3. See: GÜNTHER, 1994: 135-157.

4. See: RUGGIERO, in: idem, 2000.

5. «Tue recht und scheue niemand», letter to Henriette von Schlieben, May 17, 1801.

6. See: GABEL, 1984: 1584

چیزی که نمی‌خواهد، باشد.»^۱ هگل بعداً آن را چنین خلاصه کرد: «آزادی همان اراده است، اراده بدون آزادی حرف پوچی است، آزادی تنها به این دلیل واقعی است که اراده واقعی است.^۲ بنابراین ایده آزادی متضمن امکان و ابزارهای مادی برای تحقق بخشیدن آن چه کسی می‌خواهد نیست. از طریق نتیجه، آزادی و حقوق به وسیله تعریف به صورت رسمی، مشروع ظاهر می‌شود، خود منتسکیو این نتیجه‌گیری را به دست داده بود: «واژه "آزادی" تنها یک ارتباط است»^۳، «موهبتی است که به سمت بهره گرفتن از سایر مواهب سوق می‌دهد.»^۴

حقوق بشر با توسعه مذکور حتی ورای ثمرات شخصی قانون و دیگر امتیازات می‌رود؛ مقایسه میان حقوق عادی و حقوق بشر می‌تواند آموزنده باشد. امتیازات حقوق عادی همیشه نسبی، محدود شده توسط حقوق دیگران و متکی به وجود و خواست‌های دولت است. اما حقوق بشر، میل به فراتر رفتن از این محدودیت‌ها دارد. تفوق دولت را به چالش می‌کشد و در ذات خود مطلق و نامحدودند.^۵ حقوق بشر افراد را به جای دولت می‌نهد.

به علاوه، از طریق ساختن یا فراهم کردن زمینه ایجاد یک حق، قوانین حقوقی عادی به صراحت یا تلویح یک تکلیف و بدهکاری را نیز بی می‌نهند. اما حقوق بشر برای افراد ذی نفع نه بدهکاری را منظور می‌کند و نه تکلیفی را: آن‌ها متضمن هیچ بیانی راجع به کسی که توسط آن‌ها ملزم شده باشد و آن چه مفروض باشد که باید انجام دهد نیستند. حقوق بشر این گونه با فراهم کردن آرمان سودمندی برای همه ایده افراد جدا شده را تایید می‌کنند.^۶ حتی بیشتر از دیگر مقررات حقوقی، حقوق بشر این گونه افراد را مستقل از یکدیگر و مستقل از اجتماع می‌سازد و مفروض می‌گیرد.

1. MONTESQUIEU, (1748), book XI, chapter 3, in: Œuvres 1951 :227; 395; Cohler, Miller & Stone (eds.), 1989.

2. See: HEGEL, in: Œuvres, 1979: 203.

3. MONTESQUIEU, in: "Mes pensées", Œuvres complètes, Bibliothèque de la Pléiade – Gallimard: Paris 1949: 1151.

4. MONTESQUIEU, (1748), book XI, chapter 3, in: Œuvres complètes, Bibliothèque de la Pléiade – Gallimard: Paris 1951: 227. Cohler, Miller & Stone (eds.), 1989.

5. به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی و سیاسی، پیمانی که اصل شرافت انسانی نام گرفته است (منع شکنجه، ظلم، رفتار توهین‌آمیز و غیر انسانی، یا مجازات و منع بردگی) و احتمالاً همین طور حق حیات، به دیدگاه‌ها و مباحث بنگرید به:

STEINER & ALSTON, 2000: 31-53

6. See: VILLEY, 1993:153.

دلیل مفهوم فرد گرایی حقوق می تواند توده سرمایه دار باشد: قانون و حقوق به نظر می رسد به کارگیری قدرت را با کاستن محدودیت های ناشی از ارتباطات افراد جامعه و تعهدات و با اخلاقی کردن آن تسهیل کرده است.^۲ این یعنی استطاعت «اصل تقدم حق بر خوب.»^۳ رمان نویس آلمانی هنریش فن کلیست این چارچوب را به نیکی تلخیص کرده است: «آن چه را که خوب است انجام بده و از هیچ کس نترس.»^۴

منابع

الف- کتب و مقالات

1. Baldwin et al., Mark W. (1999). *Selfhood. Identity, Esteem, Regulation*, Boulder/Co: Westview.
2. BALIBAR, Etienne (1998). *Of Identity and Diversity*, presenting, Trans. by John LOCKE, Seuil: Paris.
3. BERGER, Peter & LUCKMANN, Thomas (1967). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*, London et al: Penguin.
4. BOURDIEU, P. (1981) *La représentation politique. Eléments pour une théorie du champ politique*, *Actes de la recherche en sciences sociales*. No. 36-37, pp.3-24.
5. Cohler, Anne M., Miller, Basia Carolyn & Stone, Harold Samuel (1989). *The spirit of the laws*, Cambridge: Cambridge University Press.
6. Cohler, Anne M., Miller, Basia Carolyn & Stone, Harold Samuel (eds.) (1998). *The spirit of the laws*, Cambridge: Cambridge University Press.
7. COLE, Simon A. (2001). *Suspect Identities. A History of Fingerprinting and Criminal Identification*, Cambridge/Mass: Harvard University Press.
8. Cornelius CASTORIADIS, Cornelius (1975). *L'institution imaginaire de la société*, Paris: Seuil.
9. Douglas, Mary (1986). *How Institutions Think*, Syracuse/NY: Syracuse University Press.
10. EDELMAN, Bernard (1978). *La légalisation de la classe ouvrière*, vol. 1: l'entreprise, Paris: C. Bourgeois.
11. EDWARDS, John Group rights v. individual rights. The case of race conscious policies, in : V. Ruggiero (ed.), *Citizenship, human rights and minorities: Rethinking social control in the new Europe*, proceedings of the

1. See: GÜNTHER, 1994: 135-157.

2. See: RUGGIERO, 2000.

3. Ch. TAYLOR (supra note), p. 88.

4. « Tue recht und scheue niemand », letter to Henriette von Schlieben, May 17, 1801.

XXth Annual conference of the “European Group for the study of deviance and social control”, Padova 9/3-6/1992, p. 181-199 (in German in: Widersprüche no. 46, April 1993, p. 21-33).

12. ERIKSON, Erik H. (1968). *Identity. Youth and Crisis*, New York: Norton.

13. FEINBERG, Joel (1980). “The Nature and Value of Rights”, in: Feinberg, Joel, *Rights, Justice and the Bounds of Liberty. Essays in Social Philosophy*, New Jersey: Princeton University Press.

14. Foucault, Michel (1979). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, transl. Alan Sheridan, New York: Vintage.

15. FRANCK, THOMAS M. (1999). *The Empowered Self: Law and Society in the Age of Individualism*, Oxford: Oxford University Press.

16. FUDGE, Judy / GLASBEEK, Harry (1992). “The politics of rights: a politics with little class”, *Social & legal studies*, Vol.1, pp. 45-70 (61).

17. GABEL, Peter (1984). “The Phenomenology of Rights-Consciousness and the Pact of the Withdrawn Selves”, *Texas Law Review*, No. 62, pp.1563-1598.

18. GODELIER, Maurice (1984). *L'idéal et le matériel. Pensées, économie, sociétés*, Paris: Fayard.

19. GÜNTHER, Klaus (1994). “Kampf gegen das Böse ? Zehn Thesen wider die ethische Aufrüstung der Kriminalpolitik”, *Kritische Justiz*, Vol. 27, No. 2, pp.135-157.

20. GÜNTHER, Klaus (1994). “Kampf gegen das Böse ? Zehn Thesen wider die ethische Aufrüstung der Kriminalpolitik”, *Kritische Justiz*, Vol.27, No.2, pp.135-157.

21. HAARCHER, Guy (1990). *Les droits collectifs contre les droits de l'homme*, Revue trimestrielle des droits de l'homme.

22. HACKING, Ian (1986). “Making up People”, in: Thomas C. Heller et al. (eds.), *Reconstructing Individualism. Autonomy, Individuality and the Self in Western Thought*, California: Stanford University Press, p. 222-236.

23. Hacking, Ian (1999). *The Social Construction of What?*, Cambridge/Mass: Harvard University Press.

24. HEGEL, G. W. F. (1979). “Grundlinien der Philosophie des Rechts”, Vol. 7, § 4, Frankfurt/M.: Œuvres, Suhrkamp.

25. HERBERT MEAD, George (1934). *Mind, Self and Society from the Standpoint of a Social Behaviorist*, Chicago: University of Chicago Press.

26. HONNETH, Axel (1996). *Kampf um Anerkennung. Zur moralischen Grammatik sozialer Konflikte*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

27. KENNEDY, Duncan (1993). *Sexy Dressing etc. Essays on the Power and Politics of Cultural Identity*, Cambridge: Harvard University Press.

28. KOJÈVE, Alexandre (1981). *Esquisse d'une phénoménologie du droit*, in particular § 35-38: ”La source du Droit: le désir anthropogène de reconnaissance en tant que source de l'idée de justice”, p. 237-266, Gallimard: Paris 1981.

29. LEVI, Edward H. (1949). *An Introduction to Legal Reasoning*, Chicago: University of Chicago Press.
30. LOHOFF, Ernst (1993). "Zur Kernphysik des bürgerlichen Individuums", *Krisis (Horlemann Verlag, Bad Honnef/Germany)*, no. 13
31. MACKINNON, Catherine A. (1987). *Feminism Unmodified. Discourses on Life and Law*, Cambridge/Mass: Harvard University Press.
32. MACPHERSON, Crawford Borough (1962). *The political theory of possessive individualism. Hobbes to Locke*, Oxford: Oxford University Press.
33. Maine, Henry (1884). *Ancient Law*, New York: Henry Holt.
34. MARSHALL, Thomas H. (1963). "Citizenship and Social Class", in: *MARSHALL, Thomas H., Sociology at the Crossroads*, London: London University Press.
35. MIAILLE, MICHEL (1980). *Une introduction critique au droit*, Paris: F. Maspero.
36. MINOW, Martha (1990). *Making all the Difference. Inclusion, Exclusion and American Law*, Ithaca & London: Cornell University Press.
37. MINOW, Martha (1997). *Not Only for Myself. Identity, Politics and the Law*, New York: New Press.
38. MONTESQUIEU (1748). "De l'esprit des lois" book XI, chapter 3, in: *Œuvres complètes*, Paris: Bibliothèque de la Pléiade – Gallimard.
39. MONTESQUIEU (1949). "De la liberté politique", in: "Mes pensées", *Œuvres complètes*, Paris: Bibliothèque de la Pléiade – Gallimard.
40. MONTESQUIEU, (1748). "De l'esprit des lois", book XI, chapter 3, in: *Œuvres complètes*, Bibliothèque de la Pléiade – Gallimard: Paris 1951, p. 227 ff. (395)
41. Mutua, Makau (2002). *Human Rights. A Political and Cultural Critique*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
42. NARR, W.-D. & ROTH, Roland (1998). *Menschenrechte und globaler Kapitalismus. Anmerkungen zu einer notwendigen Neubestimmung der Menschenrechte, Widerspruch*, No. 35: "Menschenrechte", pp. 113-128.
43. OMI, Michael & WINANT, Howard (1986). *Racial Formation in the United States. From the 1960s to the 1980s*, New York/London: Routledge & Kegan Paul.
44. OST, François & DROUGHENBROECK, Sébastien van (2004). "La responsabilité, face cachée des droits de l'homme", in: E. Bribosia & L. Hennebel (eds.), *Classer les droits de l'homme*, Brussels: Bruylant.
45. PARFIT, Derek (1995). "The Unimportance of Identity", in: Henry Harris (ed.), *Identity*, Oxford: Clarendon, pp. 13-45.
46. PASHUKANIS, Evgenij B. (1966). *Allgemeine Rechtslehre und Marxismus*, Frankfurt/Main: Neue Kritik. MARX, Karl (1962). *Das Kapital*, vol. 1, Berlin-East: Dietz.
47. POLLMANN, C. (1999). "The recourse to human rights in order to overcome them", *Georgian Law Review (Tbilisi)*, No. 04, p. 56-63

48. POLLMANN, C. (2001). "Individualisme, double mesure et pathos moral. Une critique des droits de l'homme illustrée par des propos d'écrivains et de philosophes", *Revue de la coopération transfrontalière*, No. 29, pp. 22-29.
49. POLLMANN, C. (2001). *Jurisconsultus – Bulletin de l'Université Kanto-Gakuin (Tokyo)*, No. 11, pp. 117-145.
50. POLLMANN, C. (2003). "Human Rights between Critique and Moralization", *Human Rights Review*, Vol. 5, No. 1, Oct. 2003, p. 99-111;
51. POLLMANN, C. (2005). "Neocolonial and Idealist Human Rights Pitfalls", *Journal of Human Rights*, Vol. 4, No. 1.
52. RUGGIERO, Vincenzo (2000) "Daniel Defoe and busines crime", chapter 11 in : idem, *Crime and markets. Essays in anti-criminology*, Oxford: Oxford University Press.
53. RUGGIERO, Vincenzo (2000). "Daniel Defoe and busines crime", chapter 11 in: idem, *Crime and markets. Essays in anti-criminology*, Oxford: Oxford University Press.
54. STEINER, Henry J. & ALSTON, Philip (2000). *International Human Rights in Context. Law, Politics, Morals*, Oxford: Oxford University Press.
55. THOITS, Peggy A. & VIRSHUP, Lauren K. (1997). "Me's and we's. Forms and Functions of Social Identities", in: R. D. Ashmore & L. Jussim (eds.), *Self and Identity. Fundamental Issues*, Oxford: Oxford University Press, p. 106-133
56. THOMAS, Kendall (1995). "Beyond the Privacy Principle", in: Dan Danielsen & Karen Engle (eds.), *After Identity. A Reader in Law and Culture*, New York/London: Routledge.
57. TUSSMAN, Joseph (1960). *Obligation and the Body Politic*, New York: Oxford University Press.
58. VILLEY, Michel (1983). *Le droit et les droits de l'homme*, Paris: Presses universitaires de France.
59. WILLIAMS, Patricia (1991). *The Alchemy of Race and Rights. Diary of a Law Professor*, Cambridge: Harvard University Press.

ب- وبسایتها

60. «Maternal deprivation syndrome», cf. MEDLINE HEALTH INFORMATION, MedicalEncyclopedia:
<http://www.nlm.nih.gov/medlineplus/ency/article/001598.htm>.